

بهار عم نوشته که دکان به تشدید است فارسیان به تخفیف خوانند  
 و نوشتن و خواندن آن بر زیادت و او خطاست صائب گوید  
 نمی زنند بنگ شکست گوهر هم پی رواج متاعی کان بیکر گند  
 سلیم گوید ز نهار که ارد کان ایام آتش نخری که آب دارد  
 نفع دال یعنی هلاک از منتخب در فارسی بکسر اول شهرت دارد  
 از عالم خروج و رواج و این نوعی از تفریب است و تفصیل این معنی در  
 تحقیق لفظ خراج گذشت از خیابان و آنچه این لفظ بطریق درم  
 شهرت دارد غلط محض است -

دمار

بضم دال و سکون نون و فتح یاء و کسره او فسوب بدنیاد بضم اول و کسر  
 نون و سکون غلط است و دنیاوی بسلاست دشتن الف نیز جای  
 از صراح و این جان نوشته که دنیاوی بو او و دنیاوی به همزه  
 هر دو غلط است -

دنیوی

لفظ عربی ظفر که در آن سیاهی کتابت نگاه دارند کسا پنکد و آ  
 بد و الف خوانند خطاست و بفارسی آمده خوانند بر وزن خامه از  
 بهار عم نعمت خان عالی گوید ز بحر محبت اگر قطره کنی بدو  
 بجای مهر نقلی گوهری کنی نخری -

دوات

بر وزن خمار یعنی متقابل و باظهار و او خطاست از برمان غنی گوید

دوچار

خود را از آنچه هست نماید زیاده تر چون چشم حوال آنکه بمن میشود دو چای  
 نعمت خان عالی گوید **دیر** گرسگی و شیر چون به حلیم شوی دو چای  
 در بر خوری همچو خودی بے جگر شوی -

**دیر سال و دیر گاه** بجا سعه بمعنی درازی زمان و مدت و زمان دراز و قدم خطا  
**و دیر گاهان** صحیح بمعنی دیر یا زیاده است تحتانی بجا سعه و لفظ پارسی است  
**و دیر یاز** از یازیدن که بمعنی حرکت کردن دیر یاز غلط محض بلکه غلطی فاحش است  
 از سراج اللغات و جوهر الحودن -

## بَابُ مَعْمَرٍ

**ذات** بمعنی صاحب خداوند و بمعنی هستی و حقیقت هر چیز و نفس هر شی  
 و مونت و ذو بمعنی طرف در جانب و لفظ ذات عربیت در حقیقت  
 هم شارست که های وقف داخل آن شده است و اصل و ذاه  
 بود چون با همز و کلمه که دیدتیا مبدل گشت ذات گفتند و معنی اصل  
 لفظی لفظ ذات مشارالیه است چون هستی هر شی مشارالیه میباشد  
 لهذا بمعنی خداوند و هستی هر چیز عمل از شرح نصاب که از مولانا  
 یوسف بن مانع است و کنز و خان آرزو در چرخ هدایت نوشته  
 که لفظ ذات بمعنی قوم که در غرض مستعمل است غلط است زیرا  
 که بدین معنی فقط جانتست بحکم و آن لفظ هندی الاصل است و

سبب غلط بودنش آن باشد که ذال معجز در هندی نمی آید  
 پس طغرا که در شعر خود لفظ جات را ذات بذال معجز فهمیده آورده است  
 خطا کرده تم کلامه و صاحب غیاث گوید که لفظ ذات بمعنی قوم  
 بذال معجز نوشتن خطاست بهتر آن است که ذات بز اسے معجز  
 نویسد چرا که ذات مفرد جات هند که هندی قوم است یا بذال جم  
 عربی بز اسے معجز و قطع نظر از نیت تفریس صم جات را بحجت  
 فصاحت بز اسے معجز بدل کرده ذات خوانده شود

ذروه

بضم و بالکسر معنی بلندی کوه و بالای سر کوه از منتخب و صراح و  
 کشف و در کتب بالآخرین موضع چیکر بز اسے هوز نوشتن و  
 بالفتح خواندن خطاست

ذو الفقار

لفظ صحیح است نه بکسر فانام تنغ حضرت علی کرم الله وجهه و حقیقتش اینکه  
 شمشیر عاص بن نبیه که روز جنگ بدر کشته شده بحضرت رسول صلی  
 الله علیه و سلم منتقل شد از پیغمبر بر تفضی علی از منتخب کشف و قاموس  
 و صراح و مزمل فقار لفظ قطار استخوان مهربای پشت از گردن تا کمر  
 کذافی منتخب چون پشت شمشیر مذکور قطار مهربای پشت یعنی  
 عذیم الارفقار ساخته شده بود لهذا هم دو فقار موسوم شد چنانکه  
 صاحب قاموس همین معنی اشارت کرده سیف متفکر معظم فی

جز در مصدق عن متن کلام و آنچه درین زمانه نقل ذوالفقار  
شمشیر در زبان سازند تجلیات بر غلط بعضی متاخرین است -

# باب کرامت

بمعنی خوشش رفتار خطاست و صحیح راهوار است بود و در هر نوعی  
از رفتار است که بسیار هموار بود و صاحب این رفتار را نیز گویند  
از سرانج -

راهدار

بکسر موحده صحیح است و با س و قون خواندن خطاست آنچه  
بان پیسز را پیر س بنزد لندا بمعنی علاقه مستعمل است -

رابطه

لفظی خاصه صحیح است نه ریح ثانی که در استعمال عام است چرا  
که استعمال بسیار بیشتر ریح الاخر است و بعضی گویند که طلاق  
لفظ ثانی آنجا کنند که براس آن ثالث نیز باشد چون بوقت تسبیح  
شهور نجاه در آخر فصل ریح واقع شده بود لندا باین ستم گشت  
از رساله علم نجوم که بسیار معتبر بود نوشته شده -

ریح الاخر

لفظ اول و بعد الف همزه بمعنی امید و امید داشتن و بمعنی نرسیدن  
نیز آمده و بغیر همزه جانب و کناره چیسک مثل کنار و آسمان کناره  
چاه و بکسر چنانکه مشهور شده خطاست از شرح نصاب صحاح

رجام

ولطائف و منتخب کنز -

رحمان

مشتق از رحمت صیغه صفت مشبه معنی آن بخشا بیده و طلا  
این لفظ بجز ذات حق تعالی بردگی را بر او نیست بخلاف رحیم  
زیرا که حق تعالی امر کرده است قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن  
پس از اینجا ثابت شد که رحمن هم مثل لفظ الله که هم ذات است حکم  
خصوصیت پیدا کرده در هم الحظ بدون الف باید نوشت زیرا که  
رحمن یکی از نام های سیلنته لکذاب هم هست و آن کافر  
بوده که دعوی نبوت کرده پس نوشتن و نه نوشتن الف بجهت تمیز  
و تفرقه باشد و دیگر آنکه در نوشتن الف اتباع فخط قرانی است از  
شروع نصاب و صراح و غیره -

روی

بفتح اول و کسر دال و یاء مشدده بر وزن فعلیل ضد صید و به  
تشدید دال مکسور خطاست از مزیل غلاط -

رزاله

بضم اول نقل چیزه که خلاصه آن از و کشیده باشد کافی اقامه  
و مجازاً بمعنی ناکس و فرومایه و بفتح اول نیز آمده در اینجا لست مصدر  
بمعنی ناکس و فرومایه شدن کافی اقامه و سوس و منتخب در این صورت اگر  
بقیاس زید عدل مصدر بمعنی صفت گرفته بمعنی ناکس و فرومایه  
گویند جایز باشد چنانچه در مدار بضم و در کشف بفتح است و رزاله

بکسر اول و زایه هوز مینا که شست سر گرفته با بمعنی در هیچ کتاب  
معتبر یافته نشد.

بافتح و تشدید نقاش و صورت مشتق از رسم که بمعنی نقش کردن است  
از کشف و منتخب در بران و کشف نوشته که نام نقاش و نام  
آهنگر است این قول هر دو خطاست.

بفتحات را اوقاف و باسه سوخته بمعنی کردن و بمعنی بنده و عبود  
کسانیکه سکون قاف خوانند خطا مگر لفتح اول و سکون یعنی زمین که  
نزد و یک آری در هند از منتخب بحر و مدار حالا مطلق زمین متعلقه بیه گویند  
بضم اول سکون قاف و فتح عین یا چه جامه کاغذ مردم از بی التفاتی که تشدید قاف بود  
این لفظ بزیادت یا سه تخمائی غلط است و صحیح زنگر زست از کشف  
و سردی و سوید و مدار و در سران نوشته که زنگر بزیادت  
یا سه تخمائی بجا سه زنگر ز غلط است و اگر بمعنی نقاشش مصوب  
و معمار گویند صحیح باشد.

رسام

زقب

زفحه

زنگریز

روان

نفتح بمعنی فی الحال و زود و بمعنی هر چیز که باغ و جاری باشد  
و بمعنی روح جان و نفس ناطقه را گویند و جان روح حیوانی را  
گویند و نفس ناطقه را روان از آن گویند که همیشه در حرکت فکریست  
و کسانیکه لفظ روان را بمعنی روح بضم خوانند خطاست از تشبیه

این خوانند غلط - تشبیه

و کشف و مدار و سروری و لطایف از رساله معراجیه شیخ ابوعلی سینا

منقولست که مراد از روان نفس ناطقه است و از جان روح حیوانی

راهتیدین نفع نیکسر خلاص کردن از کشف و موند.

## باب کز اجمعه

مکان رویدن و معنی ابنو به و بسیاری مهر چیز و معنی ضعیف

زار

و خوار و نالان از بران و در لطایف معنی عجز دانده و در سراج

نوشته که زار معنی مکان و ابنو بهی چیسز چنانکه لاله زار و گلزار

و بازار که معنی جای کثرت است که مخفف ابا معنی طعام شد و همچنین

کارزار معنی جنگ که محل کثرت کار است پس اینکه مکان رویدن

گفته خطاست و معنی ضعیف چنانکه زار و نزار گویند بدون لفظ

نزار بدین معنی دیده نشد و زار در عربی معنی آواز نیز آمده پس زار

بیای نسبت معنی آواز و فریاد بود و اینکه عاشق زار و گریه زار معنی

بسیار استعمال کنند پس بدین معنی پارسیست و معنی ناله عربی.

عضو معروفست و در زمره قومی و این لفظ در مدار نفع در رشیدی

زبان

لفظ زبان بضم اول نوشته تخفیف ضمیه خطاست نفع نیز آمده بلکه

بلجه ایران نفع است غایتش ضرر و صحت اند.

زودن

بضمین ننگ از چپیسر دور کردن و صاف و روشن کردن آینه

و تیغ و غیره از مدار و سوند و کشفه و در بران و جهانگیری بکسر اول و ضم

ثانی و در سراج اللفحات بکسر اول و ضم اول مهر و تیغ کشفه -

بکسر اول مهار شتر و رسته که در چوب بینی شتر بندند تیغ خطاست

از متخوب مدار و سوند و سروری و کشفه و بهار عم -

زمام

بالفتح یعنی جفت خواه مذکر باشد و خواه مؤنث مگر فقها - متناخرین در

مؤنث باز کرده اند و زوجه گویند اگر چه نزد اهل لغت نیست و این

جارج نوشته که مهر و نرد ماده مجموع را زون گفتن خطاست زیرا

که مهر واحد را از نرد و زون باید گفت و مهر و مجموع را زوجان

یا زوجین باید خوانند و زون بمعنی عدد یک چون آن را نصف کنند

مهر و مهره مساوی باشد بغير شکستن عدد مثلا چهار و شش و هشت -

زوج

زه و زاد

بفتح اول و واو عاطفه بمعنی بچه و فرزند و مراد ازین اهل و عیال بعض

عوام زه و ذات گویند و این خطاست از جهانگیری و رشیدی -

# بابین ممله

سائیس

بروزن قاید غلط است و سائیس بروزن محاسن سوس بروزن

رئیس تیمار در اسپان از سراج و سوند و مدار و بهار عم -



سان

لفظ فارسی است بمعنی رسم و عادت و سلاح و سامان نیکه میگویند  
 بادشاه سان لشکری بیدر ادا از دیدن سلاح و سامان لشکر است  
 شان لشکر که درین مقام شین معجزه میگویند قبول اهل لغت و محاوره  
 و امان غلط است - شفیع اثر **د** دید چندانکه سان لشکر افلاک  
 بر بنجم طالع حضرت نشد هرگز عیان -

سبا

بفتح نام شهر بقیس که در نکاح حضرت سلیمان علیه السلام آمده بود  
 و بکسر غلط است و شهر مذکور در ملک یمن است در اقلیم اول و نیز  
 نام پدر عبدالعزیز از منتخب مدار و کشت و هوید و بریان -

سبک

سبک بفتح اول و ثانی و ثالث بمعنی برودت یعنی قوس  
 بسیار منتخب بحر الجواهر و مزیل الاغلاط و بسکون و مونس از  
 نفرس شهر و در بریان و سراج بکسر اول و سکون و مونس  
 و بضم چنانکه مشهور باشد خطاست -

سبحه

بضم و آنها سے در رشته کشیده که بعرف آن را تسبیح گویند و  
 بفتح خواندن خطاست از صراح و بجای هم و منتخب کشف -

سبایه

بفتح و تشدید انگشته که قریب ز انگشت است چون در عربی  
 بفتح بمعنی دشنام شهید و رایام جا به بیت در عرب رسم بود که چون  
 کسی را دشنام دادند سے بجانب وی باین انگشت اشاره

میگردند و همین جهت این را سیاه گویند و کسی که سیاه را بضم  
خوانند خطاست و اهل سلام سیاه را سیه نام کرده اند بضم میم فتح  
بین صفا و کسر با س مؤجده مشدد و حاسه صفا از شرح نصاب  
و مدار کثیف و بجز الجواهر -

**شنودن**

بکسر اول بضم اول مهر و بمعنی طرح کردن از سروری و بریان و  
همانگیری و موید در سراج اللغات نوشته که شنودن بکسر اول  
صحیح است چرا که ستایش حال باشد درست دلالت بر کسره دارد

**سجاف**

بکسر اول بدون نون آنچه بر اطراف جامه ها دوزند و سنجاف با لفتح و  
نون چنانکه مشهور است خطا باشد از بهار نجوم و معزیل الا غلاط -

**سدا**

بفتح اول راستی و درستی در کردار و گفتار درست و درست شدن  
از مدار و منتخب لطایف و کثیف و صحاح و بضم اول با بمعنی چپ انگه  
مشهور شده غلط است چرا که سدا بضم میم نیست که بان مبنی و سینه  
بسته شود -

**سراب**

با لفتح آنچه در ایام گرمی در مسافتها در تابستان آفتاب ریگ صحرا از دور  
بیون آب نماید و گاهی در شب به متاب نیز همچین من نماید از منتخب  
و لطایف و بجزار نجوم و صحاح و غیره بضم خواندن خطاست -

**سرعیت**

بضم مبنی شتاب و مولانا ابوسعید بن ماریع در شرح نصاب نوشته اند

که فی الحقیقت معنی سرعت شتاب نیست زیرا که شتاب ترجمه  
 عجلت است و معنی سرعت زود کردن کار است و فرق میان سرعت  
 و عجلت آن است که سرعت عمل بسیار کردن است در زمان اندک  
 و عجلت که شتاب باشد کردن کار است پیش از هنگام ایسکن هر دو بجای  
 هم دیگر مستعمل می شوند و در منتخب است که سرعت شتاب کردن بکار  
 در اول وقت و آن محمود است و عجلت شتاب کردن پیش از وقت  
 آن مذموم است -

**سیر پرست** بمعنی خادم زکسانیکه مخدوم گویند خطاست بر این غیثات لغات  
**سزادق** بضم اول و کسر اول سر پرده و شامیان از مدار و منزل منتخب بعضی

نوشته که این معنی سر پرده است و این قول جای تامل است -

**سیرین گاه** بمعنی شقیقه غلط است صحیح سر و نگاه بود معروف است و سر و نگاه

اول ضم ثانی جای رستن شاخ حیوان را گویند و سر و نگاه ضعیف  
 از انجا شاخ حیوان بر آید و انجا را عبری شقیقه و بهندی کنپی گویند

**ن** شرح سکندر نامه زخان آرزو -

**سرو چراغها** مثل چلچراغ بوده و بعضی از آوازه گویان این را در شعرا خود بسته اند

الا صاحب بھار عم گوید که این در کلام قدما یافته نشد بهار عم -  
**سقیایه** بگویند بعد از آنکه تختهانی چمانه آب و خاکس که در آن آبخیزند

و جای آب از تنج و کشتن و مصلحات و اینکه در مساجد خزانه آب  
می باشد باید که آن را تقایه گویند و اینکه مردم ستاره نفتح اول و او  
گویند خطا باشد طغش درین تقایه ز کم ظرفی سپهر که شام  
نشده گشته سحر آب می خورد -

تقیفه

بکسر اول و کسرت صحیح است و عوام که بجای آن شکوفه گویند خطا  
چنانکه سخن دروغ را گویند فلانی شکوفه بسته اند و تحقیقش این است  
که تقیفه یوانی بود نه پیمان که عسبر برای مشوره های باطل در آن  
جمع می شدند و مجازاً مشوره سخن مبهوده را گویند از تنج -  
با نفتح معرب شلغم و شبنم معرب است چرا که در تعبیر شبنم معرب جمله  
بدل میشود از رساله ابن حانج -

سبحم

با نفتح ویم شد و مضموم و سکون لام و بعده فانوعی از زیر است و آن  
سنگی باشد سپید و زرد و سرخ باندی سنگی گویند و معنی نفتح آن  
زهر موش است چه بمعنی زهر و فار موش را گویند و عوام از غلطی آنرا  
سبیل که را گویند از تنج -

سوم افکار

بفتح تین بمعنی آسانی و بعضی مردم که سهولیت بزایدت یا بر سختی آنرا  
خطاست -

سهولت

نفتح اول و سکون عین و بعضی مردم از سهولت نفتح اول و کسرت عین

سعی

گویند و دیدن میان صفا و مروه هفت بار و این هم از لوازم حج است  
و شتاب کردن و کسب کردن از صراح و مجازا بمعنی کوشش از هم  
از بیهوشی بفتح اول و کثرتی گویند سعدی فرموده **ه**  
رعیت پناها دولت شاد باد پس بخت سلمانی آباد باد -

سپیل

بضم اول و فتح ثانی نام ستاره معروف و بکثرتی خطاست بر آن  
که این بر وزن صیغه تصغیر است از منتخب غیره -

سیما

بالکثرت و علامتی که شناخته شود بدان خیر و شر و مجازا بمعنی  
پیشانی مستعمل است چرا که علامات خیر و شر در پیشانی مفهوم می شود  
از سروری و مورد و صاحب بهار عجم نوشته که بمعنی نشانها که از  
کثرت سجود در پیشانی پدید می شود و مجازا بمعنی پیشانی و صاحب  
منتخب نوشته که بمعنی نشان و علامت و در مطلقا است نوشتند که  
سیماء لفظ عربی است بمعنی نشان و علامت - كما قال الله تعالى  
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود مگر فارسیان مجازا بمعنی  
پیشانی استعمال میکنند و سیمابالکسر پدید می آید بمعنی فتنه بمعنی  
خاصه و خاص و کسانیکه باین بفتح خوانند خطاست -

سیلاب

بیایه مجهول بمعنی سیلاب از مورد و صاحب بر آن نوشته که بفتح  
نه بکسر برین صحیح است -

سینه چرخه

معتشوق درین نفسیترا مل است سینه چرخه بمعنی رنگ است و سینه چرخه  
 سینه رنگ و شعر کلیم که سینه چرخه گان واقع است مراد از معتشوق <sup>قاف</sup>  
 سبز رنگ همت است نه مطلق معتشوق و در بریان و گاه  
 از سینه چرخه مراد شد شخص ملیح سبز رنگ -

سیلی

آن هت که انگشتان دست راست کنند و نرمه دست تیغ و آ  
 برگردن مجرمان و بے ادبان زنند عوام بقبط سیلی را اطلاق می کند  
 پیات خیال کرده اند بچاره محم -

سید

بالکسر یا بے معروف بمعنی گرگ درنده و با لفتح و پای مشد و کسوا  
 بمعنی پیشوا و هنر قوم و سردار و بهمین معنی به تخفیف تجمانی بروز  
 قید نیز آمده چرا که تخفیف یا بے مشد جایز است چنانکه بیت را  
 به تخفیف بیت خوانند بروزن بیت و کسانیکه یا بے مشد و  
 مفتوح خوانند خطاست -

سیاوش

بکسر اول ضم و او و بعد شین معجزه صاحب بچاره محم نوشته  
 که لفتح و او است و در سراج اللغات نوشته که بکسر اول ضم و او  
 هم در صحیح و سیاوش بو او معروف بروزن رو پوش نیز در  
 نام پسر کیکاوس در شیرخانی مسطور است که سیاوش پسر  
 کیکاوس بسبب مہتان مادر حقیقی خود از پدر زنجیره شده نزد

افراسیاب که مخالف کیکاؤس بود رفت افراسیاب ز آمدنش خوش  
 شده دختر خود را در کاخش داد بعد چند سالی با غواصی نام او بگریختن از  
 دست افراسیاب بناحق گشته شد تم کلامه در کتابی بنظر آمده که  
 سیاوش بغایت خوش نفس و عیاشش بود لهذا مجازاً از لفظ سیاوش  
 معنی خوش و شادمان مراد دارند.

سیحون

بفتح اول و عای ممله نام رود است و صاحب لطایف نوشته  
 که رود است میان اندجان و سمرقند و در مدار نوشته که نهر است  
 بعضی گویند که آب سست و فغانان آن را با اسپین و هندیان  
 نیلاب و اکتس در یای اناک گویند و اناک قلعه است بر کنار دریا  
 مذکور و بعضی گمان بر نادر که رود گنگ است از تحقیقات خان مغفور  
 عبدالکیرم خان و در کشف زیر زمین قتلانست و صاحب منتخب نوشته  
 که نهر است با و را به نهر و نهر است بهند.

سیاه بمعنی غلام حبشی از سران بلغات.

## باب ششمین

شاخ بن

لفظ بن اکثر بمعنی درخت استعمال شود چون گلبن و خار بن بسکن تنها  
 استعمال نیست و از ترکیب شاخ بن استفاد می شود که تنها نیز آمده باشد

در تصویب لفظ شاخ مضاف بسوسے بن باید خواند والا  
بے معنی شود۔

**شآت** گو سپند و این لفظ را اکثر بتاے در و رہ نویسنده از طایفہ  
**شادمند** این لفظ غلط است چرا کہ لفظ شاد صفت است بمعنی شاد و شونده پس  
بلفظ مند کہ بمعنی صاحب است ایه تکریر است نباشد بجای آن  
سازمند صحیح است از تحقیقات خان رز و صاحب غیاث گوید  
کہ اگر مخفف شادی مند گویند درست می تواند شد۔

**شجاعت** لفتح شج است و ضم غلط قوت نیست متوسط بیان صبدین متوراز  
مزیل الاغلاط و منتخب صراح۔

**شخصه** بکسر اول و سکون حاسے معمله رفح نون مردیکه در اباد شاه برا  
ضبط کار باد سیاست مردم در شهر نصب کند بعرف آنرا کو توال  
و حاکم گویند و این لفظ لفتح غلط است از قاموس صراح و منتخب  
مزیل الاغلاط و بھار عم و صاحب خیابان گوید کہ شخصه در  
لذالافاضل لغتین گوید نکهبانان شهر و سپان سکون  
تنہمال نمایند غزالی شہیدی گوید جو کسی پسند شد شخصه  
عشق را کہ او بکری دار غالی کرد قد خمیدہ را۔ صاحب گوید  
یکند کار خرد نفس جو گوید بطبع و در چون شخصه شود من کند عالم



شترخان

شترخانه حذف هاست خانه در دیگر مواقع مثل گاوخانه و مثال  
 آن جایز نیست شعر سیدم بحر از موج وقت حسانش  
 میدیدادی از شترخانیش فونی نیروی نیز گوید کف  
 زمان شیرخان جنون مهر گمنی بینی انجا کرده خواری نوک  
 عزت را هزار و در کتاب نگارستان نیز بنظر رسیده -

شعر

لفیح مهر و شبنم بجز در سکون عین جمله اول و فتح عین معانی دوم بمعنی  
 روشنی آفتاب و باب متخین شراب و بمعنی شراب نیز گفته اند از  
 مدار و منتخب کسانیکه یک عین نویسنده خطاست و صاحب  
 منتخب نوشته که بمعنی بر تو در روشنی آفتاب چنانکه مشهور است  
 در کلام عرب نیامده - خواهی حافظ فرماید بخود از شعله بر تو  
 ذاتم کردند با ده از جام تجلی بصفا تم کردند -

شعر

بضم درخشش زبانه آتش و لفتح خطاست از منتخب موبد و کشف  
 و صراح - ملاطاطا مرغنی گوید بپند پر تومی بر ماه گراز شمع خسار  
 بگردش باله همچون شعله جواله میگردد -

شعری بجا

ستاره ایست روشن که بظرف جنوب تابد چون بمن بطرف جنوب  
 واقع است به بمن نسبت کردند بعضی نوشته اند که غروب او  
 بطرف بمن باشد و بعضی نوشته اند که کربانی سبیل را گویند این

خطاست چیرا که از مذکره نصیر الدین طوسی و شمس غمینی فارسین  
واضح می شود که سبیل سوای شمس کیمانی است و در بر جندی است  
بست بانی نوشته که شمس کیمانی شاعری بجزور نیز گویند.

شفا

بکسر اول در آخر همه صحت و تندرستی بعد از مرض و نام کتابی  
که از ابو علی سینا که کتاب مذکور جامع جمیع علوم معقول است  
مثل منطق و حکمت و طب و فنیج اول و سبب همه آن آخر عمر و کنار و  
طرف هر چیز پس بعد از فنیج اول فنیج خواندن خطاست از بهر آنکه  
و کشف و ابن جان و صراح و منتخب.

شکوی

بفخمتین منسوب شفت که بمعنی لبست چون شفت در اصل شفته  
بود باراد در حالت نسبت بواو بدل کرده شکوی گویند چنانکه  
منسوب بشهر غزنه را غزنوی گویند از آنکه غیب غیره در صراح و هم  
در منتخب نوشته که شکوی درست نباشد چنانکه مشهور شده و  
صحیح شکوی است و شمس شکوی با و فایده است.

شکوی

با فنیج و در آخر این کسوره بصورت یا س زانده چنانکه در لفظ  
دعوی و بشری بمعنی گل کردن و گل از صراح و منتخب شکوه است  
پس نوشته خطاست.

شکوب

بکسرین و یا س مجهول بمعنی صبر و آرام و فنیج خطاست از موند

و کشف و بران و سرانج و جهانگیری -

شگفت

بکسرتین و کاف عربی بمعنی تعجب و بمعنی متعجب و عجیب و غریب

و بکسرتین و کاف فارسی نیز آمده بمعنی ورم کشودن غنچه از

بران مدارد و موئد و رشیدی و جهانگیری و در سرانج نوشته که

شگفت بکسرتین و کاف عربی بمعنی تعجب و بکسرتین بمعنی وا شدن گل

و بگرد و معنی بکاف فارسی شهرت دارد و آنچه تحقیق پیوسته

تفاوت است اسم است بگرد و کاف صحیح است - سعدی فرمایند

تیسر کنان دست بر لب گرفت به که سعدی مدار آنچه دیدی شگفت

بضم اول و فتح لام مخففه نوسه از طعام که برنج را در آب گوشت

شده

بطور هر سببه می پزند و نا و انفان این دیاران را شوله گویند و او

مجمول و صاحب غیاث گوید که بعضی لغات بضم تشدید لام گویند آن بر

معنی مذکور پیر کرده و بعضی خطا پر اکر شد بضم و تشدید لام بمعنی لنته

بضم آمده است و بمعنی فرج زن و بمعنی بت و بت پرست نیز بفتح

اول و تشدید لام جای مگرین انداختن و بفتح و بضم لام بمعنی قضا

و این تحقیق از رشیدی و موئد و مدارد بران و جهانگیری و در سرانج

نوشته که شاید بضم اول و فتح لام نوسه از طعام معروف و اینک در

هندوستان شوله بوا و جمول شهرت دارد و اصل آن دیده نشده و

بضم و تشدید لام فرج زمان و جای پدید بجا که در کوچه پشه و لنته خون  
چیز بعضی با معنی لفتح اول گفته اند و این اقوی است.

با لفتح و تشدید در عربی معنی بوسه اندک و یکبار بوتیدن پیسوز  
بکسر اول و فتح نیم و در فارسی شیر مرکه بهندی ملائی گونید و  
برای معنی اول بالکسر خطاست از موند و کشف و منتخب بران جهانگی  
و لطایف و در سراج نوشته که شمه یکسر اول و فتح نیم معنی شیر بر لفتح  
و تشدید نیم که معنی اندک مشهور است لفظ عربی باشد یا خود از شمه که معنی  
بوتیدن مجازاً در فارسی معنی اندک کم مستعمل شده.

شمه

که معنی روزینه مشهور است این لفظ غلط است چرا که در کتب یافته  
نشده و در مدار نوشته که سیورغال بضم سین مملکه و م بایه تختانی  
و او معروف و غیب معجمه معنی مرد معاش و در لغات ترکی لفتح اول  
و او معدوله و سکون راسه مملکه معنی نعام نوشته است.

شورغال

بالکسر در آخر ثا سے مثلثه نام مغیره که پسر حضرت آدم علیه السلام بود  
کسانیکه در آخر این لفظ شین معجزه نویسنده محض خطاست.

شیت

# باب صادر ممله

حاجت لفتح اول و حرف چهارم با سے موحده مفتوح یا شدق یاری کرد

از منتخب صراح و مستعمل بمعنی مع و بکسر اول خطاست -

صحت

بکسر حای مملکت در مفتوح بر وزن همت که بمعنی نندرستی

که ضد بیماریست از منتخب بهار عجم و کسانیکه صحبت گویند بزناوت

یا به تختانی یعنی صداد محض خطا و غلط صریح عرفی گویند

از بسکه ز رای نوست در اروی صحت به عیسی بدلائب نبشانیند

سقم را -

صحیح

نندرست و پاک از عیب از منتخب آنکه مردم از بسکه لغتانی بر وزن

شبی خوانند و جای دوم از تلفظ در زبانند محض خطاست -

صدقه

لفتح اول ثانی و ثالث آنچه براه خدا بفقرا دهند و بسکون دال

خطاست از مزمل و منتخب کشف -

صعب

لفتح و شوار و کسین و ضم خطاست از منتخب کشف و موند -

صمغ

لفتح اول و سکون میم پس نسبت لزج که از بعضی شجر حاصل

شود و بهندی گویند گویند بفارسی ژ و نامند لفتح زاس فارسی و

دال همساز بحر الجواهر و مزمل در شیدی و بالکسر و بفتحین چنانکه

مشهور خطاست -

# باب ضار و معجمه

ضرغام

بالکسر شیر درنده و با لفتح غلوط است از مدار و بحر الجواهر -

# باب کے طائر مملہ

طبل

بفتح اول و سکون بائی مومرہ نقارہ کلان و بفتح تین چنانکہ  
شہت و ارد قلط است۔ سعدی فرماید کہ گرامت جو انخروی  
نان و مہیت و مقامات پیورہ و طبل تہیت۔

طرفہ این بفتح طای مملہ و سکون را ریکبار پریم زدن پاک ششم از منتخب مزمل  
و کسانیکہ بضم طار خوانند محض غلط۔

طغان ج

بافتح و در آخر جمع فارسی نام ولایتی از ترکستان و این لفظ صحیح  
طغان است بتقدیم میم بر غین معجز چنانکہ در بران و سراج است

طغیانی

بزیادت یاد را تر لفظ طغیان ظاهر در دست تباشیر چو اگر طغیان خود  
مصدر است حاجت بیاسے مصدری ندارد دیگر آنکہ گویم معمول  
فارسیان است کہ در آخر بعضی مصادر بیاسے مصدری زائد  
کنند چنانکہ فضول و فضولی و خلاص و خلاصی و سلامت و سلامتی

طغولیت

بفتح اول و تشدید بیاسے تحتانی معنی کودکی و طفلی و این مصدر  
جعلیت بزیادت یار بمخلاف تقیاس و نظیرین رجولیت۔

طفل  
طالجن

بالکسر زاده از آدمی و حیوان جمع و مفرد آمده از منتخب۔  
بافتح این در لغت نصاب است ز در دیگر کتب ویدہ نشده است مگر

در منتخب طاجن نوشته و معرفت نامه گفته و نزد صاحب غیث  
 طاجن معبر نامه است چه طاجن ما خود از طاجن است که بمعنی بریان  
 کردن باشد ظاهر طاجن از تحریف کاتبان است و صحیح طاجن باشد  
 بفتح و حروف چهارم یا تسمانی فوجیکه شب حفاظت شهر و لشکر  
 کند از منتخب کثفت و مردم ناواقف طلاوه گویند خط است و صفا  
 بههار عجم در رساله جوهر الحروف نوشته است طلایه که بمعنی فوج  
 محافظ لشکر است در اصل طلائع بود جمع طلیعه مگر فارسیان  
 بمعنی مفرد استعمال کنند چنانکه بجای عجب عجاب و بجای  
 ملک ملائک چنانکه سعدی فرماید مصرعه ملائک صورتی طلاوت  
 زیسته - و مثالی و امر او اولیا همین حال دارد -

طلایه

بضم طای همزه و کسر نون اول و یای معروف و فتح نون ثانی  
 بمعنی سکون قلب و کسانیکه بفتح طار و بیک نون اول خوانند  
 و نون ثانی را ندانند خط است از منتخب و مزمل از فصول کبر  
 همین مبرهن است مگر از صراح جو از حدت یک نون طایه میشود

طائینت

اول تاسی عطی نوشتن غلط است صحیح تاسی فوقانی باشد  
 بر وزن نمر کبیه بمعنی گستردن و تمهید کردن و پی سپر نمودن  
 با بفتح و یای تسمانی مثلاً بمعنی پرواز کننده فارسیان بجای

طوطیه

طیار

بمعنی همیا و آماده و مستعد استعمال کنند و تحقیق آن است که این لفظ  
 در اصل قوشچیان یعنی سیرشکاران است که چون جانور شکاری از  
 گریز برآمده مستعد و آماده پرواز شکار اندازی می شود گویند که این  
 جانور طیار شد چون بمعنی شتر گرفته مجازاً عطری همیا را طیار گویند  
 و بنا به فوقانی نوشتن و فارسی بودن این لفظ محل نامل است از  
 بھار عجم و چراغ هدایت و سراج و صاحب غمیاث گوید که تیار به  
 تشدید بمعنی جلد رفتار و جهنده و موارج است چنانکه در منتخب و صراح  
 پس درست و همیا مجازاً باشد از معنی لغوی تفصیلاً شرح در باب نامی  
 فوقانی نوشته ام۔

## باب عین مہملہ

عاشور عاکو روز دہم محرم الحرام از منتخب صراح و در آخر لفظ عاشورا الف را  
 و عشورا و بہا بدل کرده عاشورہ نوشتن غلط است ہون سنتر یادنی گوید  
 عشور امر ماہ عاشور بعد شورش و فغان آمد۔ باز دریای بلا بر سر طوفان آمد  
 ظہوری گوید **ب** بشبیدی کہ شد زاتم او۔ عید با تا بہ عشر عاشورا  
 لفتح اول و بدون ہا بمعنی پیرزن و مجوزہ بہا نوشتن غلط است  
 چرا کہ در وزن فعول کہ بمعنی ہم فاعل شہدند کہ و سونہت یکسان است  
 مجوز



از مدار و لطایف و صراح و موند و صحاح و بحر الجواهر و منتخب حافظ  
فرماید **ع** ایمن مشور و عشوه دنیا که این عجز به کار می نشیند  
مختار است در -

بفتمین ز بسکون هم نسوب بسوی عجم از لب لال باب و در شرح  
خاقانی نوشته که عجمی مخفف عجمی و عجمی بمعنی کند زبان و آنکه عربی  
زبان نباشد -

بکسر زبیر بنا گوش که در سنگاه خطایش است یعنی رخساره و عارض  
و فسار اسپ و ضم خواندن خطاست از مدار و کشف و صراح و منتخب  
و موند و بحر الجواهر -

بضم اول ضم و او در هم و سکون تا مثلثه و فتح قاف بمعنی است آویز  
محکم و عروه که بمعنی رس است در خطاست -

بفتح اول زن نو که خدا و مرد نو که خدا مگر در عسر طلاق این  
بیشتر بر زن کنند بضمین خواندن خطاست از مدار و کشف  
و منتخب صراح و بحر عجم و مزمل و لطایف -

بفتح اول بر وزن قرین بمعنی بیشه و صحرا که بر درخت شیر را  
اکثران نسبت کنند چنانچه گویند شیر عرین و بعضی از ناواقفان  
بجای عین ممله عین میجر خوانند خطاست از کشف و

عجمی

عذار

عروه التوقی

عروس

عرین